



## آینه ششم

مطایبه

ملاحظات بر نقد دکتر باستانی پاریزی بر پنج آینه

زد بر آئینه، انصاف و جوانمردی سنگ  
لیک در نقد زانندیشه شدش قافیه تنگ  
خامه اش هیچ فرمود در این کار درنگ<sup>۱</sup>  
نیست تحقیق، به تحقیق نه رنگ و نه کرسنگ<sup>۲</sup>  
عرض فصل و هنرم هیچ نباشد آهنگ  
بیش و کم مایه گرفته است و نشان دارد ورنگ  
وصف آن کرده در این راه شدم پیشاهنگ  
کز صناعات ادب هیچ نیارید به چنگ<sup>۳</sup>  
نعش ساده است که رنگی نپذیرد بمرنگ<sup>۴</sup>  
که شد از جان سخن دور هزاران فرسنگ  
زین دو هم هراثرش نغز و نکو چون ارتنگ  
زانکه بر گردن تحقیق بسزد پالاهنگ<sup>۴</sup>

"باستانی" چو به "پنج آینه" نقدی بنوشت<sup>۱</sup>  
خرده بر قافیه و لفظ گرفت از در طنز  
بهر طنزی شد اگر مسخ حقیقت لازم  
راستی قصه، "الحاق" نه در شأنش بود  
من بدیباچه نوشتم<sup>(۳)</sup> که در این منظومات  
فاش گفتم که سه منظومه ام از گویش خلق  
باز گفتم که، چو در جامعه باشد بد و نیک  
نیز گفتم که در اندیشه و معنی نگرید  
گفتم این جا، نه چکامه نه غزل در کار است  
باستانی مگر این جمله به دیباچه نخواند  
او به تحقیق و به طنز است بلند آوازه  
لیک در نقد کتابم ز رهی دیگر رفت

توضیح - عنوان از طرف مجله انتخاب شده است (آئینه).

- \* ۱ - رجوع شود به مقاله، نقد آقای دکتر باستانی پاریزی بر کتاب پنج آینه از دکتر رعدی آدرخشی در مجله آئینه شماره، خرداد ۱۳۶۰ صفحه ۲۲۱ بعد. از خواننده، محترم تقاضا میشود برای درک کامل نکات مندرج در این منظومه، علاوه بر بازخوانی مقاله، آقای دکتر باستانی، حتماً توضیحاتی را که در پایان قطعه، حاضر چاپ شده است بهدایت اعدادی ستاره در متن بدقت مطالعه فرمایند. در ذیل صفحات فقط معانی بعضی از لغات نوشته شده است (باقید شماره های ستاره دار)
- \* ۲ - کرنک (به ضم اول و فتح ثانی). دیک رنگ رزان و میدان اسب دوانی.
- \* ۳ - بی رنگ: طرحی بدون رنگ که نقاشان روی کاغذ برای فرش و غیره آماده کنند.
- \* ۴ - پالاهنگ و پالهنک: فلاده و کمند و بوغ و ریسمانی که بگردن دشمن یا مجرم اندازند.

گفت جز طنز روانیست در این تنگاتنگ  
هشت و بر معرفت جامعه هم زد اردنگ  
تا شکارش بکند تاخت بسویش چو پلنگ  
با مگر شهد درآمیخته باشد به شرنگ  
او اگر درخور "روم" است منم درخور "زنگ"  
ستم است اینکه تو بر هر دوزنی یکسان انگ  
متفاوت بود آن سان که انار از نارنگ  
شاه ماهنی به مثل نیست همانند نهنگ

\* \* \*

کآن به پیری است چو گفتار جوانی کارنگ\*  
۵  
نا که ذمی کند از طنز بدان مدح آونگ\*  
۶  
در قیاس است چو شدید بنزد خر لنگ  
باشد آن سان که دماوند بجویند ز "گنگ" \*  
۷  
خاصه این مثنوی ای ساقی سرمست و ملنگ  
شهره با راستی جوییش بود تیر خدنگ  
جز که آمیزشی از تجربتی با فرهنگ  
تو چه دانی چه نواهاست نهان در آن چنگ  
یا که او راست بجا فره، دیرینه و هنگ ؟  
بگرفته است رخ آینه، طبعم رنگ  
که به پیری ثمر تحریرت آید در چنگ  
زرف و روشنگر و پرفایده و رنگارنگ

\* \* \*

تا رواهای ویم نام نیالود به ننگ  
تا چویشکست شود شاد ز آواز جرنگ  
تیر بر سنگ خورد و نشنود گوش تیرنگ\*  
۸  
جانش از کینه تهی باشد و دل از نیرنگ  
دوست با دوست بناگاه نیاید در جنگ

روی برتافت ز تحقیق چو پنج آینه دید  
نکته، فلسفی و معرفت نفسی، را  
لیک اگر در سخنی ساده به طنزی ره جست  
فارغ از این که در آن طنز کلی یا خاری است  
سنجش شعر من و "مولوی" از بهره بود  
گر دو منظومه بیک وزن و دو مشرب باشد  
اجتماعی سخنی از سخنی عرفانی  
ماهیانند به دریای هنر گوناگون

خواجه رندانه در اول سخنم را بستو  
لیک فی الفور به پیران سخنور زد نیش  
معنیش اینکه "نگنامه" ۷ و پنج آینه ام  
پیش پنج آینه جستن ز نگنامه نشان  
مثنوی را به چکامه نتوان کرد قیاس  
مه نو با حسی انگشت نما شد، لیکن  
شعر ناب است نگنامه و پنج آینه نیست  
زین گذشته چو نگشته است مرا دیوان چاپ  
کس چه داند که به پیری سخنم سستی یافت  
و آن "برو ساقی" ۹ "نوساخته گوید که هنوز  
"ریلکه" ۱۰ گوید که به پیری است روا گفت شعر  
شعر پیران جهان بین و جهان دیده بود

\* \* \*

العرض نقد سبک چون نه روا بود از او  
خواست از راه تفنن شکند آینه‌های  
لیک چون دست کماندار شود ناکه ست  
"باستانی" بمن اینها ز در کینه نکرد  
ما دوتن راست بهم مهر و در این نیست شکی

\* ۵ - کارنگ : زبان آور و فصیح .

\* ۶ - آونگ : آویخته - آویزان .

\* ۷ - رودخانه، بزرگ و مقدس در هندوستان

\* ۸ - ترنگ : آوازه، زه کمان هنگام تیر انداختن .

لیک پیدا است که چون حرفه شود طنز و مزاح  
 فرع بر اصل شود غالب و در بزم سخن  
 چیره بر دقت و تحقیق شود تسخر و طعن  
 غار اندیشه گرش سقف بگیرد سستی  
 نقد پنج آینه از آینه صاف بخواه  
 باری ای دوست ز شعر من و نقد نو کدام  
 هر که خواند آنچه نوشتی بمن این گفت: کز آن  
 من نخواهم که بمن رتبت سیرغ دهی  
 با "حدیقه" ز چه هموزن گرفتی: "گلزار" ۱۲  
 کار "عشقی" غلط و قافیه‌ام بود درست  
 نقد را شرط بود دقت و فحس و انصاف  
 نقد شایسته تر از روی دقیق است و ظریف  
 گرچه هر کار مرنگانه روا نیست ولسی  
 نقش "افشار" در این کار ندانم که چه بود  
 گنیش این که تو چون میخ به نعلین زدی  
 کاش چون تیغ کشیدی نزدی بر آتش  
 لیک دلتنگ نیم زان دو گرانمایه رفیق

اصل حفاکوشی و انصاف فتد از اورنگ  
 نغمه خاموش شود در بر غوغا و غرنگ  
 گر نویسنده بی بدله بود گوش بزرگ  
 زاو زوایبند بتراود چو یکی گلفهشتنگ\* ۹  
 که نماید کز و مز آینه پراژنگ  
 باشد امروز چو کج بویه و پس رو خرچنگ ؟  
 دهن خواننده شود گمره و آشفته و منک  
 لیک حق بود که گوئی که کلنگ است کلنگ\* ۱۰  
 لحن ماهور دگرگونه بود از سارنگ\* ۱۱  
 این دورا از سر زدی زجه کردی همسنگ\* ۱۲  
 ساده چون بازی طفلانه نباشد شترنگ  
 ورنه گر سرسری افتاد شود آلاکلنگ  
 کاش ملهم شدی از نقد ادیبان فرنگ  
 بسکه عیار و نهانکار حریفی است زرنگ  
 خواست تا نعل بر اسم بزنی ، چون سرهنگ  
 ای که شمشیر ترا آب و فروغ است و پرنگ\* ۱۳  
 نیک چون بنگرم از طالع خویشم دلتنگ  
 تهران - تیرماه ۱۳۶۰

#### نوضیحات مربوط به منظومه پنج آینه

(۱) یکی از اصول اولی و شرایط اساسی هر نقد ادبی خصوصاً در مورد مجموعه‌های شعری این است که ناقد پیش از هر چیز و بیش از هر چیز اجمالاً ولی بطور جامع و مانع به معرفی کتاب (تمام کتاب یا احیاناً اجزاء مختلف آن) بپردازد و ضمن این معرفی، درباره پیام و هدف‌ها و منظور اصلی شاعر و خصوصیات طرز تفکر و بیان او و برخی از تازگی‌ها که ممکن است از حیث صورت و معنی و اندیشه و سبک و عرضه افکار و توصیف حالات و مناظر و نیز نکات دیگر (از قبیل نکات مربوط به امور فلسفی و روان‌شناسی و جامعه‌شناسی در کتاب مورد بحث) بچشم بخورد (و حتی در باره کمبود یا وجود نداشتن اینگونه خصوصیات در کتابی) عقاید خود را با نظم و ترتیب

- \* ۹ - گلفهشتنگ: ستونهای آهکی مخروطی شکل معلق در سقف غارها که در نتیجه چکیدن آب سقف غار بوجود می‌آید .  
 \* ۱۰ - کلنگ: پرندۀ ای بزرگ و مهاجر از نوع درازپایان .  
 \* ۱۱ - ماهور و سارنگ: دو آهنگ کاملاً متفاوت در موسیقی ایرانی  
 \* ۱۲ - پرنگ: برق شمشیر .

منطقی، اشباتا" یا نغیا" بیان کند و راهنمای آموزنده‌ای برای خوانندگان باشد. ولی ناقد محترم کتاب پنج آینه با چشم پوشی از این شرایط ضروری و اساسی و برخلاف شیوه‌ای که شخصا هم در اکثر مقالات و تألیفات سودمند خود بکار می‌برند، فقط کوشیده‌اند از پاره‌ای از مندرجات کتاب پنج آینه منحصرًا برداشت‌های طنزآمیزی نمود و گاهی بی‌مورد کرده و باجسته گریخته در مطالبی دست دوم یا زاید از قبیل فلان لفظ یا فلان قافیه (بدون توجه به مقدمه کتاب) اظهار نظری باز مزاح‌گونه بفرمایند و از بحث جدی احتراز کرده‌اند.

(۲) بعنوان نمونه کافی است یادآوری شود که در صفحه ۲۵۹ کتاب پنج آینه به تفصیل تصریح شده است که امپراطور حبشه (اتیوپی) راه حل پیشنهادی مرا برای الحاق آن کشور به یونسکو و عضویت در آن با خوشحالی و امتنان پذیرفت (و شاهد مقال این دو بیت است: . . . . . زین سخن هایلاسیلاسی شد شاد / گفت کاین راه بود عین مراد. راه حل تو پذیرفتم من / آفرین بر خردت گفتم من). با این وصف ناقد محترم برای اینکه زمینه یک شوخی صرف رافراهم آورند این حقیقت مسلم مندرج در کتاب یعنی توفیق مرا در قبولاندن الحاق سیاسی حبشه به یونسکو نادیده و کان‌لم‌یکن گرفته و در مقاله خود مرقوم داشته‌اند: ". . . اماحالا که یک الحاق سیاسی انجام نگرفت (!) بهتر که یک الحاق (!) عاطفی (!) صورت گیرد. . . . برای اینکه نماینده محترم یونسکو (یعنی مؤلف پنج آینه) شکست خورده باز نگشته باشد (؟) سعی کرد (؟) در جنبه دیگری (یعنی جنبه عاطفی) پیروزی بدست آورد. . . . الی آخر" - (رجوع شود به صفحه سوم مقاله آقای دکتر باستانی - صفحه ۲۲۳ شماره خرداد ۱۳۶۰ مجله آئینه). کسانی که منظومه گلزار آدیس‌آبابا را در پنج آینه خوانده باشند بخوبی میدانند که داستان عاطفی پیش از ملاقات امپراطور شروع شده بود و ادامه آن هم کمترین ربطی بموضوع الحاق یا فرضاً عدم الحاق سیاسی نداشت.

در این‌جا از دوست دانشمند و بسیار عزیزم می‌پرسم آیا در سراسر این کتاب قطور مطلب دیگری که لاف‌ل حقیقت داشته باشد برای بدله‌گویی پیدایی شد؟ و آیا اینهمه زمینه‌سازی و دخل و تصرف ناروا در کیفیت جریان یک واقعه، مسلم تاریخی (الحاق سیاسی) تا حد کتمان آن، فقط بمنظور جا بازکردن برای یک شوخی کمابیش مستهجن و بقصد استناد بیک شعر مستهجن‌تر (بیت مربوط به خاورمیانه) ضرورتی و اولویتی داشت؟ دست مریزاد!

(۳) رجوع شود به مقدمه کتاب پنج آینه و به خلاصه آن مقدمه در صفحات ۳۳۳ و ۳۳۴ شماره تیر ۱۳۶۰ مجله آئینه.

(۴) و (۵) و (۶) - صفحه چهارم مقاله دکتر باستانی = صفحه ۲۲۴ شماره خرداد ۱۳۶۰ مجله آئینه.  
(۷) منظور از "نگهنامه" چکامه نگاه این جانب است بمطلع: من ندانم نگاه تو چه رازی است نهان . . . الخ. رجوع شود به اشاره‌های آقای دکتر باستانی باین چکامه در صفحات سوم و چهارم مقاله = صفحات ۲۲۳ و ۲۲۴ شماره خرداد ۶۰ - آئینه.

(۸) صفحه چهارم مقاله = صفحه ۲۲۴ مجله آئینه - شماره خرداد ۱۳۶۰ دیده شود.

(۹) مثنوی " برو سافی " مندرج در اول کتاب پنج آینه در ۱۳۵۲ سروده شده و از آثار دوره پیری من است .

(۱۰) - رینر ماربا ریلکه *Rainer Maria Rilke* (۱۸۷۵ - ۱۹۲۶) نویسنده و شاعر اطریشی (۱۱) و (۱۲) - منظور از حدیفه، حدیقه الحقیقه حکیم سنائی است که معروف است و به چاپ هم رسیده است و مقصود از " گلزار "، گلزار آدیس بابا " می باشد که سومین منظومه کتاب پنج آینه است. با آنکه حدیفه از لحاظ عروضی بر وزن فاعلاتن مفاعیلن فعّلن ( یا فعلات ) در بحر خفیف و " گلزار آدیس بابا " بر وزن فاعلاتن فعلاتن ( یا فعّلن ) در بحر رمل است ناقد محترم این دو مثنوی را از نظر عروضی هموزن دانسته اند ( رجوع شود به ستوراول مقاله ایشان ) و امیدوارم این اشتباه سهواً القلم باشد . علاوه بر این در همان آغاز مقاله خود ظاهراً " باین جهت که هر یک از منظومه های مندرج در پنج آینه با منظومه های از آثار قدما هموزن است این هموزنی عروضی را دلیل تقلید من از آن آثار شمرده اند ، البته برخلاف واقع و بدون عنایت باختلاف موضوع و سبک و مندرجات آثار هموزن و مخصوصاً در نتیجه این سوء تفاهم دو منظومه از پنج آینه " دوروز در کویر " و " غرور خود کامه " را بعلت هموزن بودن با مثنوی مولانا جلال الدین تلوپحا و بنا روا با کتاب اخیر الذکر مورد مقایسه قرار داده یا در خور مقایسه دانسته اند و از این رو بنوشتن مطالبی جالب و طنز آمیز ولی گاهی زاید و خارج از موضوع و اشتباه انگیز مبادرت فرموده اند . در صورتی که بالبداهه معلوم است که یک مثنوی اجتماعی با یک مثنوی عرفانی گوا اینکه در یک وزن سروده شده باشند ایداً قابل مقایسه صریح یا ضمنی نیست و بقول مشهور هر گردی گردو نمی باشد ( رجوع شود به صفحات اول و چهارم مقاله ایشان = صفحات ۲۲۱ و ۲۲۴ مجله آینده

(۱۳) - ناقد محترم در صفحه سوم مقاله خود ( ۲۲۳ مجله آینده شماره خرداد ۶۵ ) با نقل سه بیت از گلزار آدیس بابا که در آن ابیات ساعت با آفت و دیرینی با یوچینی ( موسیقی دان ایتالیائی ) و لفظ دگر با کلمه خوشمزه تر بعنوان هم قافیه آمده است می نویسد : " شاعر است و دلش خواسته اینطور بگوید . دلیلی ندارد که کسی ایراد کند که این اسامی و اوزان ( ؟ ) و فوافی مناسب نیست . . . . "

ایکاش ناقد محترم صریحاً علت این نامناسب بودن را با تکیه بر ضوابط و قواعد مسلم ادبی توضیح میدادند تا ناگزیر نشوند برای شاعری که بقول ایشان این عمل نامناسب را انجام داده یا میدهد عذری دیکتاتور ما بانه بهیندیشندو بگویند " شاعر است و دلش خواسته اینطور بگوید . مگر شاعر قلدر و قداره کش است که بعدر اینکه شاعر است بتواند از مقررات و اصول حرفه و فن خود سرپیچی کند ؟

ایشان در او آخر صفحه دوم مقاله خود با توجه به قافیه شدن لنین با استالین و عشق آفرین بعد از اشاره باینکه آوردن اسمهای فرنگی شعر را طبعاً سنگین و گاهی مضحک ( ؟ ) میکند می نویسد : " ولی چه میشود کرد یک روزی باید این اسمها در شعر راه پیدا کنند " . با این وصف چنانکه در پیش گفته شد در او آخر صفحه سوم مقاله بطور غیر مستقیم از نامناسب بودن این اسامی

و اوزان و قوافی سخن میرانند. در باب اسمی که در این جا از لحاظ نامناسب بودن مورد نظر ایشان است یعنی "پوچینی" و قافیه کردن آن با دیرینی باید گفت اسامی خارجی از دیرباز در شعر فارسی وارد شده‌اند و اگر قدما بعضی از اسامی یونانی از قبیل "سقراط" و "ارسطاطالیس" و "افلاطون" و "جالینوس" و "اسکندر" و نیز نامهای برخی از مشاهیر عرب در دوره جاهلیت را در شعر فارسی آورده و گاهی پاره‌ای از آنها را بعنوان کلمه قافیه بکار برده‌اند. پس ما هم با اطمینان خاطر و به فتوای علم قافیه می‌توانیم بدون واهمه از "مضحک" یا "نامناسب" بودن و بدون احتیاج به عذر خواهی نام "پوچینی" را در یک داستان منظوم معاصر آورده و آنرا با دیرینی و نیز لنین را با استالین قافیه کنیم.

قافیه کردن ساعت هم با آفت که ظاهراً بنظر ایشان نامناسب آمده از لحاظ قواعد علم قافیه و سوابق کلام فصحاء کاملاً صحیح است و صدها مثال در شعر فارسی دارد که هم اکنون در حین تحریر دو مثال آن بحاظرم آمد. اول آنکه مولوی آفت را با غفلت که مشابه ساعت است قافیه کرده و فرموده استن این عالم‌ای جان غفلت است / هوشیاری این جهان را آفت است. ثانیاً "حافظ" دقیق و سخت‌گیر در امر قافیه هم غزلی دارد بمطلع دل سراپرده محبت اوست / دیده آئینه‌دار طلعت اوست، و در بقیه ابیات کلمات منت - همت - توبت - صحبت - حرمت - سلامت - خلوت - عصمت - تنها باعتبار حرف آخر خود یعنی "ت" قافیه شده‌اند و بهیچوجه "نا- مناسب" بنظر نمی‌رسند.

اما معلوم نشد منظور ناقد محترم از مناسب نبودن "این اوزان" چیست. لابد به فحوی عبارت و پیش و پس جمله مورد بحث مقصودشان وزن منظومه گلزار آدیس‌آباباست که از آن سه بیت را که در بالا بآنها اشاره شد شاهد آورده‌اند. ایشان مگر فراموش کرده‌اند که در همین وزن فعلاتن فعلاتن فعلاتن ( بحر خفیف مخبون ) چندین مثنوی معروف در سابق و در قرن حاضر در فارسی سروده شده‌است و نمی‌دانم علت این که وزن مذکور برای مثنوی گلزار آدیس‌آبابا نامناسب بوده چیست؟

از همه بامزه‌تر اینکه ناقد محترم ظاهراً با نیت شریف شریه من از گناهی که مرتکب نشده‌ام ( یعنی گناه موهوم و خیالی بکار بردن اسامی و اوزان و قوافی نامناسب ) خواسته‌اند یک خطای ادبی مسلم مرحوم میرزاده عشقی را که گفته است: دیوانه‌ام من عقل ندارم و لم کنید، عذرخواه و وسیله شفاعت برای من فرار دهند! - در این مصراع عشقی عیب و غلط فاحشی وجود دارد زیرا حرف (ع) در کلمه عقل بایستی مطابق قاعده قابل تلغظ باشد. ولی در مصراع عشقی در تلغظ ساقط میشود و دو کلمه من عقل منقل خوانده میشود. گویا مرحوم عشقی در جواب معترض گفته بوده است: "من دلم خواسته این طور بگویم". اما بعقیده من این حرف عشقی درست نیست و اگر هر شاعری بخود اجازه بدهد بطور دل‌خواه از یک ضابطه تخطی کند هرج و مرج ادبی پیدا میشود.

باری لطف یا کم لطفی یا اشتباه ناقد ارجمند در این جا است که با حسن نیت یک خطای ادبی

مرحوم عشقی را که از لحاظ قواعد شعری غلط محض است با یک عمل صد در صد صحیح و جاثر من یعنی مثلاً " قافیه کردن دگر با خوشمزه‌تر و امثال آنها و آوردن اسمهای خارجی در شعرو انتخاب وزنی در بحر رمل برای یک داستان ) مشابه دانسته و ظاهراً خواسته‌اند بگویند چون مرحوم عشقی کار خطائی ( از لحاظ ادبی ) کرده پس خطای فلانی هم بحکم این سابقه قابل بخشایش است . ناچارم از این حسن نیت و دلسوزی ایشان صمیمانه تشکر کنم و ضمناً بگویم که تشبیه امر جایز به امر ناصواب خود کار نادرستی است . لابد ناقد محترم هم بقول خودشان دلشان چنین خواسته است و از حکمت سؤال نیست .

\* \* \*

ملاحظاتى که صرفاً برای توضیح بعضی از نکات منظومه نوشته شد ( و حتی نظرات متعدد دیگری که درباره مقاله، نافد محترم دارم و بعلت عدم ارتباط آنها با منظومه از نوشتن شان خود داری کردم ) مانع از این نیست بگویم من به شخصیت دوست داشتنی آقای دکتر باستانی اعتقاد و احترام فراوان دارم و یکی از ویژگیهای ستودنی ایشان را در این میدانم که تحقیقات ارزنده تاریخی را باطنز و نکات حیرت‌انگیز در می‌آمیزند و آثار بسیار آموزنده و شیرین و دلپذیری پدید می‌آورند .

با این وصف گویا بدبختانه ( برای من ) هنگام تحریر نقد بر " پنج آینه " شتاب زدگی یا بیحوصلگی یا مانعی در کار بوده که ایشان را از تحقیق و نقد ادبی بمعنی حقیقی کلمه باز داشته و فقط گوشه‌هایی از کتاب که برای پروراندن طنز و مزاحی آمادگی داشته باز مینه‌ای بدست میداده که بدست‌آویز آن بعضی از خاطرات شخصی خود را بازگو کنند نظرشان را جلب کرده است و از آن‌دائرة محدود پارافرانسه‌ها ده‌اند . امیدوارم ملاحظات مراد من منظومه و حواشی صرفاً بمنزله یادآوری دوستانه تلقی کنند و بدانند که آرزوی من این بوده است که ایشان پنج آنرا با همان دقت که من نقد ایشان را خوانده‌ام میخواندند . با اینهمه از این که مقداری از اوقات خود را صرف خواندن این کتاب ( منهای مقدمه اش ) و نوشتن مقاله‌ای درباره آن کرده‌اند قلباً متشکرم .

ناگفته نماند که من بجهت مختلف فصد نشر و چاپ این منظومه را نداشتم ولی از طرفی بدقولی یکی از دوستان و از طرف دیگر مراجعات متعدد عده‌ای از خوانندگان که از من توضیحاتی درباره مندرجات مقاله آقای دکتر باستانی میخواستند و هنوز مراجعات آنها ادامه دارد مرا به چاپ این منظومه و توضیحات و ادار کرد . غ . رعندی

#### شعر یغماست نه حافظ

موقعی که یادداشت آقای سید احمد خراسانی ( استاد فاضل ) در صفحه - ۴۴۶ درج می‌شود توجه شد که بیت ذکر شده در مقاله از حافظ نیست ولی چون گوینده شعر به دست نیامد به همان صورت درج شد و از آقای دکتر سید جعفر شهیدی خواهش شد که فائل را بیابند و ایشان با تحسین در دوابین متعدد یادآوری کردند که شعر از یغماست جندقی است .